

## حدیقه سنائی

# از نگاه یک پژوهشگر عرب

سید مهدی ابن الرسول

مقدمه مترجم

و مقارن با گسترش روح تصوف بوده و سیطره آن بر تفکر و عمل بسیاری از شاعران و اندیشمندان، نمایان است.

شکوفایی شعر عرفانی، رویداد ادبی مهمی در تاریخ شعر اسلامی به حساب می آید و شعر فارسی طلایه دار یگانه این میدان بوده و پس از آن است که دیگر شعرای ادبیات اسلامی نیز در این زمینه گام برداشته اند.

البته ما نمی خواهیم به جست و جوی گام های نخستین ظهور شعر عارفانه در ایران بپردازیم و بگوییم این اشعار در قالب رباعیات، نشاط و وجدی روحی را نمایان ساخته و به درست یا نادرست به ابوسعید ابوالخیر یا دیگر قدمای صوفیه نسبت داده شده است؛ بلکه می خواهیم برای بررسی این نوع خاص ادبی، دستاوردهایی را در برترین و کامل ترین شکل آن ارائه دهیم.

ممکن است گفته شود سنائی دوران آغازین دستاوردهای ادبی بزرگی را به تصویر کشیده که نمود آن از زمان خود شاعر تا دوره عبدالرحمن جامی (یعنی از قرن ششم تا پایان قرن نهم هجری) ادامه داشته است، اما واقعیت امر، تداوم ظهور آن دستاوردها حتی تا دوران معاصر است. به عنوان نمونه، اقبال لاهوری (شاعر پاکستانی) مثنوی هایی از خود به جای گذارده که می توان آنها را ادامه این میراث ماندگار برشمرد.

ابوالمجد مجدود بن آدم، مشهور به سنائی غزنوی، شاعری فیلسوف و حکیم است و به سبب برجای نهادن میراث شعری خود، در میان پیشگامان ادبیات فارسی که افق های تازه ای را در تفنّن و نوآوری در ادبیات گشوده اند، یکی از چهره های سرشناس به شمار می آید.

مولانا جلال الدین رومی در مثنوی معنوی مشهور خود، به نام حکیم غزنوی اشاره کرده و در آن به وفور به ذکر و شرح آرای

نوشته حاضر، ترجمه بخشی از کتاب فی الأدب المقارن، دراسات فی نظریة الأدب و الشعر القصصی تألیف دکتر محمد عبدالسلام کفافی است که در فصل شانزدهم آن با عنوان «الشعر القصصی فی آداب الشعوب الإسلامية» (شعر داستانی در ادبیات ملت های اسلامی)، به تفصیل درباره حدیقه سنائی قلم زده است. نویسنده کتاب، استاد ادبیات تطبیقی و ادبیات ملت های اسلامی در دانشگاه قاهره و دانشگاه عربی بیروت است. الحضارة: حضارة العربیة، طابعها و مقدماتها العامة، فی أدب الفرس و حضاراتهم، نصوص و محاضرات، جلال الدین الرومی فی حیاته و شعره از عناوین دیگر آثار اوست که دارالنهضة العربیة که در طی سال های ۱۹۷۰ - ۱۹۷۲ م در بیروت به چاپ رسانده است. وی به زبان فارسی مسلط است و بحث هایی از مثنوی مولانا و گلستان سعدی را هم به عربی ترجمه کرده است. از آنجا که نظرگاه محققان غیر بومی درباره ادب فارسی می تواند راهگشای نقد و پژوهش محققان ایرانی باشد، برگردان این آرای نقدی را به دوستان زبان و ادب فارسی پیشکش می نمایم و از همکاری بی دریغ فاضل کوشا جناب آقای امیر صالح معصومی در به انجام رسیدن این ترجمه صمیمانه سپاسگزارم.

مثنوی های عرفانی

مثنوی عارفانه ای که در ادبیات اسلامی پدیدار گشت، حماسه هایی ادبی با اسلوبی رفیع به شمار می رود که درباره زندگی انسان و مشکلات مادی و معنوی او به بحث و جست و جوی پر دازد و هدف آنها رساندن انسان به بالاترین مراتب کمال است. پیدایش این گونه مثنوی ها همزمان با پیچیدگی زندگی در جوامع اسلامی

وی پرداخته است. نیز در بیت مشهوری، نام و اثر شعری خود را با نام سنائی و عطار پیونده داده است:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او  
مادر پی سنائی و عطار آمدیم<sup>۱</sup>

اگر خواسته باشیم به بررسی محققانه زندگی سنائی بپردازیم، به شاخه‌های گوناگونی کشیده می‌شویم که به چشم‌پوشی از شعر و این فن ادبی، و پرداختن به خود شاعر و بحث تفصیلی زندگانی او منجر می‌گردد و از آنجا که بنای مادر این تحقیق بر اختصار است، از طولانی کردن کلام اجتناب می‌نماییم و بر آنیم که بررسی زندگی افراد را - علی‌رغم جاذبه‌ها و انگیزه‌هایی که در آن است - رها سازیم و بر روی انواع ادبی و بازتاب ویژگی‌های آن تمرکز کنیم.

از سنائی اطلاعات کمی در دست است که می‌توان آنها را در چند جمله خلاصه کرد:

وی متولد نیمه دوم قرن پنجم هجری است. زندگی خود را با شیوه معمول شعرا در مدح پادشاهان آغاز کرد. مهم‌ترین ممدوحان وی، سلاطین غزنوی بودند. وی به مدح سلطان مسعود غزنوی و نیز بهرامشاه، فرزند او، پرداخته است. وی در ابتدا در سرودن مدایح به جانب افراط روی آورد؛ نیز زمانی طولانی از زندگی خود را به خوش گذرانی سپری کرد و این امر در پاره‌ای از سروده‌های وی نمودار است.

اهمیت سنائی بیشتر به ایجاد تحول در فن غزل و استفاده از آن به عنوان وسیله مناسب و کارآمدی در زمینه تبیین معانی عرفانی بر می‌گردد. می‌توان گفت که او بدین وسیله، باب تازه‌ای را در سیر تکامل فن غزل در زبان فارسی گشوده است.

وی همچنین با روی آوردن به سرودن مثنوی‌های ادبی در موضوعات عقلی، تعلیمی، عرفانی، راه را در برابر پیشرفت مثنوی سرایی در این موضوعات گشود. به بیانی دیگر این کار وی به طور خاص، آغازی برای فن حماسه سرایی در ادبیات فارسی و به طور کلی در ادبیات اسلامی به شمار می‌رود.

البته ناصر خسرو در سرودن مثنوی‌هایی با رنگ و بوی فلسفی از وی پیشی گرفته، لیکن مثنوی‌های وی در تحول این فن مؤثر واقع نشد و شخصیت ناصر خسرو - که از کیش اسماعیلی او متأثر است - اثر بخشی آثار ادبی او را محدود کرده است. علاوه بر آن، ناصر خسرو در مقایسه با سنائی از قدرت چندان‌ی در بیان ادبی و ارائه فنی شعر برخوردار نبود.

به سنائی شش مثنوی کوتاه نسبت داده‌اند که به دسته (سروده‌های شش‌گانه) سنائی مشهور است. از میان این مثنوی‌ها، اثری به نام سیر العباد الی المعاد شهرت ویژه‌ای یافته است. در این اثر،

وی از آفرینش انسان سخن به میان می‌آورد و به اقسام نفس، عقل و نیز برخی از موضوعات اخلاقی می‌پردازد. بسیاری از پژوهشگران و منتقدان بارها این اثر او را در موارد زیادی با کمدی الهی دانته مقایسه و به آن تشبیه کرده‌اند. در این زمینه مستشرقان اوکین کسانی بودند که به این تشابه پی بردند و از آن میان نیکلسون و آربری را می‌توان نام برد.

تعداد ابیات این مثنوی از هفتصد بیت تجاوز نمی‌کند؛ اما مثنوی‌های دیگر او به نام‌های طریق التحقیق، کارنامه بلخ، عشقنامه، عقل‌نامه و تجربه‌العلم در مقایسه با اثر عظیم وی یعنی حدیقه الحقیقه که نخستین مثنوی گسترده ادبی است، آثار ناچیزی بیش نیستند.

### حدیقه الحقیقه

در ابتدا مناسب است این مثنوی را در چند جمله کوتاه معرفی کنیم. هر چند اعتراف می‌کنیم که این عبارات نمی‌تواند از ادای حق این کتاب گران بر آید، اما به هر حال ویژگی‌های اساسی آن را به اجمال می‌نمایاند.

بیش از ده سال از زندگی شاعر صرف این اثر شد و در زمان ارائه آن، اثری بدیع در نوع خود به شمار می‌رفت؛ چه نظری برای آن در آثار پیشین سراغ نداشتند. ابیات این منظومه به دوازده هزار بیت می‌رسد. هر چند شمار ابیات آن در نسخه‌های حدیقه با هم متفاوت است، لیکن چاپ محقق مورد نظر ما در این پژوهش، نسخه‌ای است که محقق ایرانی، مرحوم مدرس رضوی، در تصحیح آن بسیار کوشیده و به چاپ آن اهتمام ورزیده است.<sup>۲</sup> شاعر منظومه خود را به ده بخش اصلی، بنا بر ترتیب ذیل، تقسیم کرده است:<sup>۳</sup>

۱. غزلی است با مطلع:

ما عاشقان به خانه خمار آمدیم  
رندان لا ابال و عیار آمدیم

که در آثار مولانا یافت نشد (ر. ک: سنایی غزنوی، مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه؛ تصحیح و تحشیه محمد تقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۰۵). بنا به گفته نویسنده مقاله، در روایتی به جای «روح»، «روی» آمده است.

۲. مشخصات این اثر را در پانوشت پیشین آوردیم.

۳. عناوین ابواب در حدیقه، برخی به عربی و برخی به فارسی است. نویسنده مقاله هم در آن تصرفاتی کرده است. مدرس رضوی در مقدمه حدیقه (صفحه «لو») می‌نویسد: «نسخه‌های حدیقه عموماً به ده باب تقسیم، و هر بابی که از چند فصل تشکیل یافته، به مطلب یا مطالبی اختصاص یافته است، و لیکن این ترتیب و تبویب کتاب معلوم نیست که از آن حکیم باشد؛ چه اختلاف بسیاری که در مطالب ابواب و فصول و



او آه درون و راز نهانی خویش را در این مثنوی باز گفته است. بنابراین اثر او به عنوان نامه ای جذاب در ثبت فرهنگ زمان خویش و دایرة المعارف شعری بی نظیری در نوع خود مطرح است. داستان های آن نیز در فصل های مختلفی عرضه شده تا شاعر بتواند گفتارهای حکیمانه و دیدگاه های اخلاقی خود را در آن نمایان سازد.

البته به سختی می توان گفت که این منظومه از فصل بندی متقنی برخوردار است؛ بلکه باید گفت تا حد زیادی از تقسیم منطقی بی بهره است. در حقیقت موضوعاتی متعدّد که به نوعی به یک باب مربوط است، به نظم درآمده اند و شاعر هم برخی از معارف را به طور خلاصه در آن مطرح نموده و نظر خود را در مورد آنها ابراز داشته و با بیان خاص خود، پاره ای از اندیشه ها و نظراتش را در آن ارائه کرده است.

باب اول، در توحید باری تعالی است. وقتی به موضوعات این باب می نگریم، آن را مشتمل بر مطالب بسیاری می یابیم که در بیشتر موارد، ارتباطی با موضوع توحید و ابعاد گوناگون آن ندارد. به طور مثال، در این باب به عنوان «التمثيل في الرؤيا و تعبیره» (نمادهای رؤیایی و تعبیر آن) بر می خوریم که در آن درباره برخی رؤیاها و معانی و تعبیر آنها آمده است. نیز فصلی را در تربیت کودکان مشغول به تحصیل در مکتب آورده است.

چنین موضوعاتی همراه با فصل هایی که در ارتباط با ذات و صفات باری تعالی است، در یک باب ذکر شده است و مثلاً فصل

الباب الاول: در توحید باری تعالی؛  
الباب الثانی: فی الکلام (ذکر کلام الملک العلام یسهل المرام)؛  
الباب الثالث: اندر نعت پیغامبر ما محمد مصطفی (ص)؛  
الباب الرابع: فی صفة العقل و احواله و افعاله؛  
الباب الخامس: فی فضیلة العلم (و معنی و حالات عشق)؛  
الباب السادس: فی ذکر نفس الکلی و احواله (و مراتب آن و کمال عقل)؛

الباب السابع: ... فصل فی صفة الافلاک و البروج (و ... درجات قلب و عشق و انس)؛

الباب الثامن: یمدح السلطان بهرامشاه بن مسعود (و فرماندهان و بزرگان حکومت او)؛

الباب التاسع: ... فی الحکمة و الأمثال و مثالب شعراء المدعیین و مذمة الاطباء و المنجمین؛

الباب العاشر: فی سبب تصنیف الکتاب و بیان کتابه هذا الکتاب رعایة لذوی الالباب.

چنان که شاعر خود در پایان این منظومه می آورد، آن را در سال ۵۲۵ ق شروع کرده و در سال ۵۳۴ ق به پایان رسانده است. بدین ترتیب، فراهم آمدن این اثر سال هایی متمادی به طول انجامیده است.<sup>۴</sup>

وی همچنین شمار ابیات منظومه خود را بالغ بر ده هزار بیت ذکر کرده<sup>۵</sup> و اثر خود را با تعبیری توصیف نموده که نمایانگر اهتمام فراوان وی به آن است:

این کتابی که گفته ام در پند

چون رخ حور دلبر و دلیند

گر چه بسیار دیده ای تألیف

هیچ دیدی بدین صفت تصنیف؟

هر چه دانسته ام ز نوع علوم

کرده ام جمله خلق را معلوم<sup>۶</sup>

که بیت اخیر گویای وصفی حقیقی از این منظومه است.

موطن سنائی، غزنه بوده است. البته سفرهای بسیاری به سراسر خراسان داشته و حج نیز گزارده است و هر چند با قشرهایی گوناگون مردم معاشرت داشته، اما در سال های پایانی عمر خود به گوشه نشینی و عزلت رو آورده است. بدین ترتیب، به حوزه وسیعی از معارف زمان خویش دست یافته و آن گاه منظومه خود را عرصه ای برای بیان آن معارف قرار داده است.

مثنوی حدیقة الحقیقة دایرة المعارف عظیمی است که در قالب شعر عرضه شده و شاعر در آن به بیان همه مطالب فلسفی و عقاید کلامی خویش و نیز بسیاری از علوم تجربی پرداخته و در کنار همه این مطالب به موضوع روش حکومت داری هم نظر داشته است.

> تقدیم و تأخیر آنها در نسخ مختلف حدیقه است، دلیل روشنی است که مرتب کننده و جامع آن اشخاص مختلفی بوده و تنها از تصرف کاتب و نویسنده نسخه نیست ... عناوین ابواب و فصول نیز در نسخه ها به کلی با یکدیگر متفاوت و مختلف می باشد. بعضی از نسخ، عناوین آن بیشتر به فارسی است و بعضی به عکس، عناوین آن بیشتر به عربی است و در بعضی نسخ، عناوین آن بسیار مختصر و در برخی مفصل آمده است و این نیز دلیل دیگری است که جمع و ترتیب کتاب به وسیله چندین کس بوده و هر یک به سلیقه و ذوق خود در تقدیم و تأخیر ابواب و فصول، و ذکر عنوان و عبارات آن تصرف نموده و مطالب آن را مرتب کرده و در بای نهاده و عنوانی برای آن نوشته است.<sup>۴</sup>

۴. همان، ص ۷۴۷.

شد تمام این کتاب در مه دی

که در آذر فکندم این را پی

بانصد و بیست و پنج رفته ز عام

بانصد و سی و چهار گشته تمام

۵. همان، ص ۷۴۶.

عددش هست ده هزار ابیات

همه امثال و پند و مدح و صفات

۶. همان، ص ۷۴۵.

حجّت الهی است. در این باب بخش هایی درباره جمال و کمال و عزّت عقل آمده است. نیز این باب، مباحثی نظیر قوای حسیّه، حافظه، و هماهنگی بین عقل و شرع را در بر گرفته است.

**باب پنجم** در ارجمندی علم است. این باب دارای مقدمه ای کوتاه به نثر است: «فی العلم و درجه العالم و المتعلّم و السائل و المسؤول. قال الله تعالی: و الذّین اوتوا العلم درجات، و قال ایضاً: قل هل یستوی الذّین یعلمون و الذّین لا یعلمون، قال النّبیّ (ع): العلماء ورثة الانبیاء، و قال ایضاً: اطلبوا العلم و لو بالصّین، و قال صلی الله علیه و سلّم: نوم العلماء خیر من عبادة الجهلاء و قال: العلم علمان، علم الابدان و علم الادیان».<sup>۷</sup>

این باب در موضوع علم، مطالبی در زمینه عرفان را نیز در بر دارد به عنوان نمونه بخشی با عنوان «فصل فی ذکر العشق و فضیلته و صفة العشق و العاشق و المعشوق»<sup>۸</sup> وجود دارد و به دنبال آن فصل هایی در باب عشق آمده است. پس از آن به بیان و توضیح مفهوم قلب و روح و مراتب آن دو می پردازد. شاعر این باب را با وصف شب به پایان رسانده است.

**باب ششم** درباره نفس است. این باب موضوعات زیادی را در بر دارد و در بیشتر موارد، مربوط به ردایلی می شود که عارفان آن را به «نفس اماره بالسوء» نسبت می دهند. در این باب برخی از آرا و نظریات فلسفی درباره نفس و ماهیت آن - که بیشتر از مکتب نو افلاطونیان سرچشمه گرفته است - با موضوع ردایل نفسانی و ابعاد ضعف نفس و خطایابی که انسان را به طرف خود می کشد، فراهم آمده است. نیز این باب متضمّن مقدار زیادی شعر تعلیمی است که در جهت تهذیب اخلاق، ترویج فضایل و مبارزه با ردایل و پستی ها عرضه شده است.

**باب هفتم** در افلاک و بروج درجات عشق و انس است. این باب در واقع ادامه باب ششم است که شاعر ابتدا در زمینه موضوعات اخلاقی آن باب، به مطالبی دوردست دست می یازد و تنها پس از سرودن بیش از ۳۵۰ بیت در این موضوعات است که به موضوع اصلی این باب وارد می شود. گفتار وی درباره عشق و عرفان با سخن در خصوص اخلاق عملی و ابعاد گوناگون رفتار انسانی آمیخته است.

**باب هشتم** با مدح سلطان بهرامشاه فرزند سلطان مسعود غزنوی آغاز می شود جای بسی گفتنی است که شاعر در مدح این سلطان، کلام را به درازا می کشاند و صفحاتی طولانی را به این امر اختصاص می دهد. این در حالی است که شرح حال نگاران

۷. این عبارت در متن حدیقه (همان، ص ۲۱۵) به زبان عربی است. گفتنی است نگارنده این سطور عبارات عربی حدیقه را ترجمه نکرده است.  
۸. همان، ص ۳۲۵-۳۲۶.

«أن الإستواء معقول و کیفیة مجهول» (استوا [ی رحمان بر عرش] قابل فهم است اما چگونگی آن مجهول است)، همراه با فصول دیگری که مربوط به مجاهدت و زهد بندگان و دیگر تکالیف آنان در برابر خداوند است، همه در این باب مذکور است.

آری، سنائی شاعری است که در این باب در عرصه موضوعات بسیاری به جستار و کاوش پرداخته و مطالبی را فراهم آورده که در بسیاری مواقع جز در مسئله وحدت خداوند، خالقیت وی، و جوب عبادت حضرتش بر بندگان و بی همتایی او در رازقیت و هدایت آنها، وجه اشتراکی بین آنها نیست.

موضوعات یاد شده در باب توحید، متنوع است و دسته بندی مرتّب و انسجام هدفمندی را نشان نمی دهد و یا حتی سیر منطقی در آن مشهود نیست. با این همه اذعان می کنیم که شعر وی زیبا، و قدرت تعبیر وی برجسته و تأثیر گذار است.

نیز در این باب، فصل هایی مانند: «فی الحفظ و المراقبة، فی المجاهدة، فی الإتحاد، فی الشّوق» و امثال اینها درباره تصوّف ذکر شده است؛ همچنان که در آن، فصل هایی در خصوص عبادات مانند: «فصل فی شرائط الصلوات الخمس» (در شروط نمازهای پنج گانه) و بخش های گوناگونی درباره تهذیب نفس و بند و اندرز آمده است. بدین سان می بینیم که چگونه شاعر، آمیزه ای از موضوعات متفاوت را در یک باب و حول محور توحید گرد آورده است.

**باب های دهم و سوم** از انسجام بیشتری نسبت به باب اوّل برخوردار است. باب دوم درباره قرآن و بیان معنی کلام الله، ذکر جلالت شأن و اسرار و اعجاز قرآن، هدایت قرآن، عزّت مندی و بلندی مرتبت آن، حجّت قرآن، تلاوت قرآن و استماع آن و وجد و حال است. همه این موضوعات با پژوهش های قرآنی مرتبط است که شاعر با اسلوب ویژه خود و با بهره جویی از تحقیقاتی که خود در این زمینه کرده، بدان پرداخته است.

**باب سوم** شامل ابعادی از سیره رسول اکرم (ص) و صفات وی و سیره خلفای راشدین است، پس از آن سیره امام حسن و امام حسین (ع) را بیان می کند، سپس به مدح و ستایش ابوحنیفه و شافعی و نکوهش متعصبان می پردازد، و از آن وارد موضوعات اخلاقی و تربیتی می شود و داستان هایی در خصوص اهل غفلت و جهالت و بددلان و بداندیشان می آورد. وی آن گاه به بیان آفت های علم در میان دانشمندان و علما می پردازد و از سوی عالمان و دانشجویان را می ستاید.

**باب چهارم** به وصف عقل و احوال و افعال آن اختصاص دارد. شاعر در این باب عقل را با نگاهی فلسفی و نه عرفانی نگریده است. از این منظر، عقل بر خلق حاکمیت دارد و



منظومش خالی نیست. نیز بندهایی در ستایش برخی بزرگان عصر در آن مشهود است.

کوتاه سخن اینکه ما در این منظومه با شاعری نابغه مواجهیم که نبوغش در تحول فن غزل نمایان است؛ چنان که این برجستگی را در تحول فن مثنوی به اثبات رسانده و آن را عرصه وسیعی برای فلسفه‌گری و تفکر و تأمل و دریافت مفاهیم عرفانی قرار داده است. البته به سادگی نمی‌توان حدیقة الحقیقة را به معنای درست تعبیر، منظومه‌ای حماسی-عرفانی قلمداد کرد. بهتر است آن را دایرة المعارفی بدانیم که سراینده، آن را به دنبال یک زندگی کاملاً دنیوی و پس از گرایش به مکتب تصوف و عرفان و التزام بدان، پدید آورده است. سنائی در دانش‌های روزگار خود ید طولایی داشت و بدین سان منظومه خود را در قالب مجموعه‌ای از این معارف عرضه کرد. انگیزه وی از گرایش به نظم فارسی، آن بود که فرهنگ اسلامی تا زمان شاعر همچنان به زبان عربی بود. هزاران کتاب در علوم و معارف گوناگون به زبان عربی نگاشته شده بود؛ در حالی که فرهنگ و زبان فارسی همچنان به تألیفات در حوزه فرهنگ اسلامی نیاز داشت. بدین سان بود که شاعر برای جبران این نقیصه قیام کرد و دایرة المعارفی فارسی که حاوی بسیاری از علوم و معارف است، به خوانندگان فارسی زبان تقدیم نمود.

هر چند از هم گسیختگی آشکاری در بین موضوعات باب‌های حدیقه و نیز در ضمن محتویات هر باب نمایان است، لیکن وقتی این منظومه را با شکیبایی و تأمل بخوانیم، شاعری را در آینه آن می‌بینیم که انسان، زندگی مادی و معنوی او، اعتلا و انحطاط او، رابطه او با خالق و خلق و نیز محیط سازگاری که باید در این زندگی دنیوی برای او محقق گردد، همه و همه وی را به خود مشغول داشته است. همه این مسائل را شاعر با روحیه‌ای عرفانی بررسی کرده است. دنیا را خوار می‌شمارد و کار دنیا را به هیچ می‌انگارد، ولی در عین حال، از مشکلات مختلفی که انسان با آن رو به روست، غفلت نمی‌ورزد. حدیقه از این جهت سرشار از موضع‌گیری‌ها و تجربه‌های گوناگون، و انباشته از مفاهیمی دل‌انگیز و نظراتی ژرف است.

از سویی شیوه بیان شاعر در حدیقه با اختلاف موضوعات تغییر می‌کند. گاه به صورت گزارشی ساده در می‌آید و آن وقتی است که انواع خواب‌ها و تعبیر آنها را بر می‌شمرد؛ یا آن هنگام که بیماری‌ها و ریشه‌های آن و یا مثلاً ستارگان را یاد می‌کند. این موارد معمولاً از جنبه اطلاع‌رسانی فراتر نمی‌رود و اسلوب شاعر در این قسمت‌ها بیشتر به منظومه‌های علمی و آموزشی

آورده‌اند که شاعر پس از آنکه زهد اختیار کرد و در راه تصوف قدم نهاد، مدح را کنار گذاشته، همه وقت خود را برای نظم این مثنوی صرف کرد.

حقیقت این است که ما در هنگام مطالعه این مدیحه، احساس می‌کنیم شاعر آن را بهانه و راهی برای بیان عدالت و اداره نیکوی زیردستان قرار داده است. می‌بینیم شاعر از مدح سلطان- که البته ابیات بسیاری از آن به پند دادن او مربوط است- خارج شده و با زبانی قوی، او را به عدالت در حکومت و نیکی به مردم دعوت کرده است. در این باب فصلی با نام «فی تنبیه الملک و کلمة الحق بغیر المدهنه» (آگاه کردن پادشاه و هشدار دادن به او و سخن حق بر زبان راندن بدون هر گونه ملاحظه) آمده است و پس از آن، فصل‌ها و بخش‌های گوناگونی درباره اداره کشور و مردم مطرح می‌شود که به حق، سرمایه ارزشمندی برای پژوهشگران حوزه اندیشه سیاسی اسلام است.

سنائی در این بخش‌ها با شجاعت تمام از جامعه و شیوه شایسته اداره حکومت، و صفاتی مانند عدل و حلم و احسان و هشیاری که سلطان باید بدان‌ها آراسته باشد، سخن گفته و حکایات بسیاری نیز درباره حکمرانان و خلفای عادل آورده است. این باب، سرانجام با قصایدی در مدح بزرگان آن زمان به پایان می‌رسد.

خواننده این باب چنین احساسی می‌کند که شاعر، مدح را به عنوان قالبی برای بحث درباره آرای سیاسی خود انتخاب کرده است و چه بسا اگر متمسک به مدح نمی‌شد، موجبات کج فهمی و بدبینی ممدوحان را فراهم می‌کرد. بدین ترتیب وی با توسل به مدح، مراد خود را به حاکمان آن زمان- که سخن حق را بر نمی‌تافته‌اند و سینه‌هایشان تاب نقد و هدایت‌پذیری نداشته- رسانده است.

باب نهم در حکمت و امثال، معایب شاعران مدعی و نکوهش پزشکان نادان است. در این باب فصل‌هایی درباره عیوب اهل آن عصر وجود دارد. شاعر در این باب به طور خاص پزشکان نادان و مدعی طبابت را نکوهش می‌کند و نیز به مذمت طبقات گوناگون مردم حتی نزدیکان خویش می‌پردازد. به عنوان نمونه، در این فصل به نکوهش عمو، دایی و دیگر خویشاوندان، نیز نفاق و دیگر رذایل پرداخته شده است. شگفت این است که مباحثی مفصل درباره انواع بیماری‌ها و ریشه‌یابی آن‌ها در این باب وجود دارد<sup>۹</sup>. گویی شاعر نمی‌خواسته خواننده خود را از هیچ یک از دانسته‌ها و آموخته‌هایش محروم سازد.

باب دهم خاتمه کتاب است. در این باب سنائی از انگیزه به نظم کشیدن کتاب و همچنین از ابعاد و گوشه‌هایی از زندگی خود و تجربیاتش- در مرحله کهنسالی و نزدیکی به مرگ- سخن رانده است. این باب از فخرورزی شاعر و نیز مهم شمردن اثر

شبهات دارد، لیکن وقتی از محبت یا شوق، یا زهد و عدالت سخن می‌گوید، شاعری می‌بینیم که مطلب خود را به خوبی بیان می‌کند و تأثیر عمیقی بر جای می‌گذارد؛ تأثیری که برخاسته از اسلوب و صورت پردازی خاص اوست.

شاعر ما داستان پردازی برجسته است. او در به تصویر در آوردن مفاهیم مورد نظر خود، از داستان بهره می‌گیرد؛ بدین صورت که به بازگویی داستانی پرداخته، آن گاه حکمت نهفته آن را بر ملا می‌کند. مولوی نیز برخی داستان‌های خود را از او وام گرفته؛ هر چند آنها را با شیوه خاص خود تصویر سازی کرده است.

سنائی با ارائه این اثر، تحولات جدیدی را در شعر فارسی بنیان نهاد. او حماسه‌های عرفانی را پایه‌گذاری کرد و همچنین حماسه‌های تعلیمی را - یا با رنگ و بویی عرفانی و یا در قالبی علمی - پی نهاد. با این حال ما نمی‌توانیم منظومه سنائی را اثری حماسی قلمداد کنیم.

نظامی نیز در مخزن الاسرار از سنائی متأثر است، لیکن مخزن الاسرار به رغم پافشاری بسیاری از محققان بر تطبیق این دو اثر با همدیگر، اثری کاملاً متفاوت است، چه نظامی در مخزن الاسرار تنها به یکی از ابعاد حدیقة الحقیقة و آن هم اهتمام به رفتار انسانی، توجه کرده است؛ چنان‌که عطار هم این گرایش عرفانی را - که در بخش‌هایی از حدیقه جلوه گر شده - استمرار بخشید و گسترش داد و شماری مثنوی عرفانی پدید آورد که نقطه اوج، اثر دل انگیز او یعنی منطق الطیر است و در آن، پرکشیدن ارواح به سوی آفریدگار را به تصویر کشیده است. بنابراین سنائی کاری نو ارائه کرد و هر چند نتوانست آن را سامان دهد، اما اثر او چنان مورد قبول و پذیرش همگان قرار گرفت که تأثیری شگرف بر شعرای بزرگی همچون نظامی، عطار و مولانا گذاشت و هر کدام از اینان با الهام از او در جهت کمال بخشیدن به این گونه جدید ادبی، گامی نو برداشتند.

پیش از اینکه سخن را به پایان بریم، مناسب است نمونه‌ای از داستان‌های تمثیل گونه حدیقة الحقیقة را بازگو کنیم:

«التمثیل فی شأن من کان فی هذه أعمی فی الآخرة أعمی»

جماعة العميان و احوال الفیل

بود شهری بزرگ در حد غور  
و اندر آن شهر، مردمان همه کور  
پادشاهی در آن مکان بگذشت  
لشکر آورد و خیمه زد بر دشت  
داشت پیلی بزرگ و با هیبت  
از پی جاه و حشمت و صولت  
مردمان را ز بهر دیدن پیل

آرزو خواست زان چنان تهویل  
چند کور از میان آن کوران  
بر پیل آمدند از آن عوران  
تا بدانند شکل و هیئت پیل  
هر یکی تازیان در آن تعجیل  
آمدند و به دست می‌سودند  
زانکه از چشم بی‌بصر بودند  
هر یکی را به لمس بر عضوی  
اطلاع افتاد بر جزوی  
هر یکی صورت محالی بست  
دل و جان در پی خیالی بست  
چون بر اهل شهر باز شدند  
برشان دیگران فراز شدند  
آرزو کرد هر یکی زیشان  
آن چنان گمراهان و بدکیشان  
صورت و شکل پیل پرسیدند  
و آنچه گفتند جمله بشنیدند  
آن که دستش به سوی گوش رسید  
دیگری حال پیل از او پرسید  
گفتی شکلی است سهمناک عظیم  
پهن و صعب و فراخ همچو گلیم  
وان که دستش رسید زی خرطوم  
گفت گشته است مرا معلوم  
راست چون ناودان میانه تهی است  
سهمناک است و مایه تبهیست  
و آن که را بُد ز پیل ملموشش  
دست و پای سطر بر بوشش  
گفت شکلش چنان که مضبوط است  
راست همچون عمود مخروط است  
هر یکی دیده جزوی از اجزا  
همگان را فتاده ظن خطا  
هیچ دل را ز کلی آگه نی  
علم با هیچ کور هم‌ره نی  
جملگی را خیال‌های محال  
کرده مانند غتف‌ره به جوال  
از خدایی خلاق آگه نیست  
عقلا را در این سخن ره نیست<sup>۱۰</sup>

۱۰. همان، ص ۶۹. گفتنی است داستان معروف مثنوی (پیل اندر خانه‌ای تاریک بود)، پرداختی دیگر از این ابیات سنائی است.